

## درد بر سرخ‌ها

استفن گوانز

برگردان: بهرام آذین

در طول هفت دهه موجودیت خود، و با وجود اجبار به صرف آن همه وقت در راه آماده‌سازی، جنگیدن، و پشت‌سر گذاشتن پیامدهای هر جنگ، اتحاد شوروی توانست یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای تاریخ جامعه‌ی انسانی را بیافریند، یک جامعه‌ی صنعتی که به تقریب تمامی نابرابری‌ها را در ثروت، درآمد، آموزش، و فرصت‌ها که گریبانگیر نظام پیشین بود، از میان برداشت؛ جامعه‌ای که در آن خدمات بهداشتی و آموزش تا پایان دوره‌ی دانشگاهی رایگان بود (و دانشجویان کمک هزینه‌ی زندگی دریافت می‌کردند)؛ جامعه‌ای که در آن به‌اجاره بها، هزینه‌ی آب و برق و گاز، و وسایل نقلیه‌ی عمومی یارانه تعلق می‌گرفت؛ جامعه‌ای که در آن از تورم خبری نبود، تامین اجتماعی سخاوتمندانه برقرار بود، و برای نگه‌داری از کودکان یارانه پرداخت می‌شد. در سال ۱۹۳۳، در حالی که جهان سرمایه‌داری در بحران اقتصادی خردکننده غوطه‌ور بود، بیکاری پایان یافته اعلام شد و برای ۵۵ سال، یعنی تا زمانی که خود سوسیالیسم لغو شد، پایان یافته باقی ماند. کمونیست‌ها یک نظام تامین اجتماعی بسیار برتر از آن چه که سوسیال-دموکراسی نوع اسکاندیناوی برقرار ساخت، آن هم با صرف منابع کم‌تر و در شرایط رشد کم‌تر اقتصادی، به‌وجود آوردند، و این کار را با وجود کوشش‌های بی‌وقفه‌ی جهان سرمایه‌داری برای به‌شکست کشاندن سوسیالیسم به‌انجام رساندند.

سوسیالیسم شوروی یک الگوی هدایت‌کننده برای همه‌ی بشریت، الگویی از آن چه که می‌توان در خارج از محدودیت‌ها و تضادهای سرمایه‌داری به‌دست آورد، بود، و همچنان هست. اما در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰، سیل ضدانقلاب سراسر اروپای شرقی را در خود فرو برد و میخائیل گورباچف به‌کار برچیدن ستون‌های سوسیالیسم شوروی مشغول شد. برخی ساده‌لوحانه، کورکورانه و حتا احمقانه تصور کردند که پروژه‌ی



تخریب سوسیالیسم گورباچف راه را برای ایجاد یک جامعه‌ی مصرفی مرفه خواهد گشود؛ جامعه‌ای که در آن، شهروندان شوروی، با حساب‌های بانکی ورم کرده و درآمدهای ناشی از شغل‌های تازه ایجاد شده در یک اقتصاد بازار فعال، در مرکزهای خرید رنگارنگ و لوکس صف خواهند کشید و قفسه‌های لبریز از کالاهای مصرفی را خالی خواهند کرد. برخی دیگر، خیال دوران تازه‌ای از یک دموکراسی چند حزبی شکوفا و آزادی‌های مدنی گسترده را، در کنار مالکیت عمومی بر بخش‌های کلیدی اقتصاد، در سر می‌پروراندند؛ خیالی که بیش‌تر بر تصورات آرمانی متکی بود تا واقعیت‌های سرسخت موجود.

البته، ضد انقلاب به‌هیچ یک از وعده‌های طلایی خود عمل نکرد. پس از گذشت ده سال از اعلام پایان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، رویدادی که از سوی روشنفکران چپ آمریکا پیروزی عظیم بشریت خوانده شد، امروز هیچ چیز برای شادمانی وجود ندارد. برچیدن سوسیالیسم، در یک کلمه، یک فاجعه، یک کلاه‌گذاری بوده است که نه تنها به‌هیچ یک از وعده‌های خود عمل نکرده است، بلکه صدمات جبران‌ناپذیری را نه تنها برای کشورهای سوسیالیستی سابق، بلکه برای تمامی جهان غرب، به‌یار آورده است. ملیون‌ها انسان به ورطه‌ی فقر پرتاب شده‌اند؛ امپریالیسم، آزادی عمل کامل یافته است؛ و سطح دستمزدها و مزایا در غرب، زیر فشار افزایش رقابت‌های شغلی و صنعتی ناشی از سیل بیکاران کشورهای سوسیالیستی سابق، که روزی در آن‌ها بیکاری یک زشتی منسوخ شده به‌شمار می‌رفت، کاهش یافته است. سخنگویان بسیاری در روسیه، رومانی، آلمان شرقی و دیگر کشورها برآن‌چه که از آن‌ها - و از کل بشریت - ربوده شده است مرثیه می‌خوانند: «ما در نظام کمونیستی زندگی بهتری داشتیم، شغل داشتیم. امنیت داشتیم.» و با انتقال شغل‌ها به کشورهای اروپای شرقی، که در آن‌ها دستمزدها پایین‌تر و بیکاری افزون‌تر است، کارگران اروپای غربی نیز ناچارند روزهای کاری طولانی‌تر، دستمزدهای کم‌تر، و مزایای ناچیزتر را بپذیرند. امروز آن‌ها درگیر یک نبرد تدافعی هستند که در آن پیروزی‌ها معدود و شکست‌ها بی‌شمارند. آن‌ها نیز - روزی - زندگی بهتری داشتند.

اما این تنها بخشی از کل داستان است. برای دیگران، یعنی سرمایه‌گذاران و شرکت‌ها، که اکنون به بازارها و فرصت‌های تازه‌ای برای سرمایه‌گذاری‌های سودآور دست یافته‌اند، و از پایین رفتن هزینه‌ی کار در نتیجه‌ی تشدید رقابت شغلی در میان کارگران بهره می‌برند، براندازی سوسیالیسم جای پایکوبی دارد. به همین ترتیب،



فئودال‌ها و نخبگان صنعتی در نظام‌های پیش - سوسیالیستی تازه نیز، که به زمین‌ها و منافع پیشین خود دوباره دست یافته‌اند، به این براندازی خوشامد می‌گویند، اما این‌ها یک اقلیت هستند، ما چرا باید سرکیسه شدن خود را جشن بگیریم؟

پیش از برچیده شدن سوسیالیسم، وجود برنامه‌ریزی مرکزی و تعرفه‌های بالا اغلب مردم جهان را در برابر نوسان‌های بازار جهانی سرمایه‌داری مصون می‌داشت. اما از زمان سقوط سوسیالیسم در اروپای شرقی و اتحاد شوروی، و در شرایطی که چنین قاطعانه در مسیر سرمایه‌داری گام برمی‌دارد، انبوه نیروی کار بی‌پناه در خدمت شرکت‌های فراملی چندین برابر شده است. امروز، یک نیروی کار جهانی در ابعاد چندین برابر نیروی کار آمریکا - که آماده است در برابر دستمزد ناچیز استخدام شود - در انتظار شرکت‌های فراملی نشسته است. نیازی نیست یک دانشمند باشیم تا دریابیم پیامدهای این وضعیت برای کارگران آمریکا، و هم‌تایان آن‌ها در آلمان، انگلستان و دیگر کشورهای غربی، چیست: رقابت شدید همه علیه همه در عرصه‌ی اشتغال و صنعت، که نتیجه‌ی اجباری آن چیزی جز سقوط درآمدها و مزایا و طولانی شدن روز کار نیست، و بدیهی است که با سقوط هزینه‌ی کار، سودها افزایش می‌یابند.

افزایش رقابت در عرصه‌ی اشتغال و صنعت از هم‌اکنون کارگران اروپای غربی را وادار به پذیرش دستمزد کم‌تر کرده است. کارگران «دایملر کرایسلر»، توماس کوک و دیگر شرکت‌ها، به‌منظور جلوگیری از پرواز شغل‌هایشان به جمهوری‌های چک، اسلواکی، و دیگر کشورهای سوسیالیستی سابق - که در زمان حکومت سرخ‌ها از اشتغال کامل برخوردار بودند - اکنون با روز کار طولانی‌تر، و در برخی موارد با دستمزدهای کم‌تر و بدون افزایش مزایا، کار می‌کنند. بیش‌تر با دستمزد کم‌تر برای صاحبان شرکت‌ها نتیجه‌ای بسیار خوشایند بوده است، و این، همان برنامه‌ای است که فاشیست‌های آلمان و ایتالیا، در دهه‌ی ۱۹۳۰، به‌نفع سرمایه‌داران کشورهای خود پیاده کردند. البته اسلوب کار در آن زمان متفاوت بود. اما، در عین حال، کمونیسم ستیزی پیروان موسولینی و هیتلر امروز نیز الگوی مناسبی برای دستیابی به همان هدف‌های واپس‌گرایانه به‌شمار می‌رود. هرکس که قربانی بوالهوسی‌های بازار کار سرمایه‌داری بوده است - و این شامل کارگران آمریکا نیز می‌شود - نمی‌تواند از الغای کمونیسم شادمان باشد.

ممکن است برخی از ما ندانند که سرکیسه شده‌ایم. امکان دارد برخی از ما حتا سرکیسه نشده باشیم. به‌عنوان نمونه، به «هوارد زین»، مورخ رادیکال آمریکایی، بنگریم که همراه با اغلب روشنفکران برجسته‌ی «چپ»، با شادمانی به براندازی کمونیسم



خوشامد گفتم.<sup>۱</sup> من، به اندازه‌ی هر کس دیگر، کتاب‌ها، مقاله‌ها، و فعالیت‌های «زین» را ستایش کرده‌ام، در عین این که کمونیسم ستیزی سرسختانه او را نمونه‌ی قابل انتظاری از برخورد عمومی روشنفکران چپ آمریکا می‌دانم. طبیعی است در دورانی چنین لبریز از خصومت نسبت به کمونیسم، تظاهر آشکار به ضدیت با کمونیسم، برای کسانی که به دنبال کسب محبوبیت و حفظ وجهه‌ی خود در میان دیگران (اغلب کمونیست ستیز) هستند، خود به یک استراتژی بقا بدل می‌شود.

اما دلیل دیگری نیز برای کمونیسم ستیزی کسانی که به خاطر دیدگاه سیاسی خود در مظان اتهام نرزش نسبت به کمونیسم هستند وجود دارد. این افراد، به عنوان مخالفان در جامعه‌ی خود، گرایشی طبیعی به همدردی با مخالفان در جاهای درون کشورهای سوسیالیستی - به ویژه آنهایی را که به زندان افتاده بودند فعالیت‌هایشان محدود شده بود یا از سوی دولت سرکوب شده بودند - را تا حد قهرمانان بالا برد. برای این افراد، تحدید آزادی‌های مدنی، در هر کجا که باشد، از همه چیز مهم‌تر است، زیرا خط تحدید آزادی‌های شخصی خودشان برایشان از همه چیز مهم‌تر است. در مقابل، دستاورد کمونیست‌ها در عرصه‌ی تامین رفاه صرفه‌جویانه و امنیت اقتصادی برای همه، در عین به رسمیت شناخته شدن از سوی روشنفکران به عنوان یک دستاورد قابل توجه، کم‌تر می‌تواند تخیل روشنفکری را که درآمد خوب دارد، مورد احترام همگان است، و بسیاری از مردم کتاب‌هایش را می‌خوانند و به سخنانش گوش فرا می‌دهند، برانگیزد. زیرا او ناچار نیست در میان زباله‌ها به دنبال خرده نانی بگردد تا از طریق آن، بقای برهنه، بی‌آینده و بی‌اجر خود را تامین کند. اما چه بسیار کسانی که ناچارند چنین کنند.

«کارول» ۱۴ ساله، و خواهر ۱۲ ساله‌اش، «آلینا»، هر روز در میان تل زباله‌های صنعتی شهر «سویتوچلوویس»، در کشور سوسیالیستی پیشین، لهستان، بالا و پایین می‌روند. آن‌ها در آن‌جا، همراه با پدر خود، به دنبال آهن پاره و زغال سنگ نیم سوخته، یا هر چیز دیگری که آن‌ها را قادر سازد تا پولی به دست آورند و غذای ناچیزی بخرند، می‌گردند. پدر ۴۹ ساله‌ی «کارول» می‌گوید: «در کمونیسم، ما زندگی بهتری داشتیم». و این ندایی است که هر روز بیشتر تر و بیش تر، نه تنها در لهستان، بلکه در تمامی کشورهای سوسیالیستی سابق اروپای شرقی و اتحاد شوروی پیشین شنیده می‌شود. او ادامه می‌دهد: «من ۲۵ سال برای تنها یک شرکت کار می‌کردم. اما اکنون نمی‌توانم کار پیدا کنم

۱. هوارد زین، «فراسوی اتحاد شوروی»، کانستری، ۲ سپتامبر ۱۹۹۹.



- هیچ نوع کاری. آنها تنها کارگران جوان و ماهر می خواهند.»<sup>۱</sup> به گفته‌ی «گوستاو مولنار»، تحلیل‌گر سیاسی انستیتوی «لازلو تلکی»، «واقعیت این است که وقتی شرکت‌های خارجی به این جا می آیند، آنها تنها به دنبال استخدام افراد زیر ۳۰ سال هستند. این به آن معنا است که نیمی از جمعیت از بازی بیرون می افتند.»<sup>۲</sup> این ممکن است برای پرکردن جیب شرکت‌های خارجی مفید باشد - و براندازی سوسیالیسم می تواند برای روشنفکران شکم سیر شهر بوستون پیامدی خوشایند به حساب آید - اما به سختی می تواند برای آن بخش از جمعیت لهستان که ناچار است برای ادامه‌ی بقا هر روز از کوه زباله‌های صنعتی بالا و پایین رود مناسب باشد. در نظام سوسیالیستی «همیشه برای همه کار وجود داشت».<sup>۳</sup> و همیشه جایی برای زندگی کردن، مدرسه‌ای رایگان برای رفتن، و دکتری بدون حق ویزیت برای دیدن، پس چرا «هوارد زین» از سقوط کمونیسم خوشحال است؟

این واقعیت که براندازی سوسیالیسم نتوانسته است به اکثریت مردم هیچ خیری برساند برکسی پوشیده نیست. بیش از یک دهه پس از هجوم سیل ضدانقلاب در اروپای شرقی، هفده کشور سوسیالیستی سابق به شکلی غیرقابل محاسبه فقیرتر شده‌اند. در روسیه فقر سه برابر شده است. از هر ۱۰ کودک یکی - یعنی سه ملیون کودک روسی - مانند جانوران زندگی می کنند. تنها در مسکو، ۳۰ تا ۵۰ هزار کودک در خیابان‌ها می خوابند. متوسط طول عمر، تحصیل، باسوادی در میان بزرگسالان، و سطح درآمد در حال سقوط است. یک گزارش از سوی «بنیاد اروپایی کودکان» که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد، فاش کرد که ۴۰ درصد از کل جمعیت کشورهای سوسیالیستی سابق - یعنی ۱۶۰ ملیون نفر - در فقر به سر می برند. نرخ مرگ و میر در میان کودکان و شیوع بیماری سل افزایش یافته و به حد کشورهای جهان سوم رسیده است. وضعیت، به گفته‌ی سازمان ملل، فاجعه آمیز است. و همه جا داستان همین.<sup>۴:۶،۵</sup>

۱. «جا مانده از قطار لوکس»، گلوب آند میل، ۲۹ مارس ۲۰۰۰.
۲. «نزوا، حمایت در جمهوری چک مجارستان و لهستان، شیکاگو تریبون، ۲۷ مه ۲۰۰۱.
۳. همان جا.
۴. «اپیدمی کودکان خیابانی شهرهای روسیه را فرا گرفته است» گلوب آند میل، ۱۶ آوریل ۲۰۰۲.
۵. «گزارش سازمان ملل حاکی از فقر شدید بیش از یک میلیارد انسان است»، وب سایت بین الملل سوسیالیستی، ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۳.
۶. آسوشیند پرس، ۱۱ اکتبر ۲۰۰۰.
۷. رجوع شود به شماره ۴.



در روسیه، کرملین در سال ۲۰۰۱ قانون کاری را به تصویب رساند که به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. انتقادی که بسیار موجه بود. در پی ایجاد شرایط مناسب برای انباشت سود، این قانون همه‌ی حمایت‌های موجود در دوران اتحاد شوروی را از اتحادیه‌ها گرفت. طول مدت مرخصی بارداری را کوتاه کرد. حداقل دستمزد را پایین آورد، و روز کاری را به ۱۲ ساعت کار «داوطلبانه» افزایش داد.<sup>۱</sup> الکساندر می‌گوید: «زندگی در دوران کمونیست‌ها بهتر بود» و می‌افزاید: «همه چیز در مغازه‌ها پیدا می‌شود، اما همه چیز بسیار گران است». و ویکتور حسرت «ثبات دوران گذشته، خدمات بهداشتی قابل دسترس، آموزش عالی و مسکن رایگان، و امید یک بازنشستگی راحت را می‌خورد. چیزهایی که اکنون از دسترس او خارج است.»<sup>۲</sup> این که الکساندر و ویکتور امروز آزادند تا، چنان که بخواهند، دولت را به شدت مورد انتقاد قرار دهند، چیزی از درد آن‌ها نمی‌کاهد.

«ایون وانسه آ»، یک شهروند رومانی که امروز برای ادامه‌ی زندگی با درآمد ناچیز ۴۰ دلار در ماه تقلا می‌کند، می‌گوید: «درست است که پیش‌تر چیز زیادی برای خریدن وجود نداشت، اما امروز قیمت‌ها چنان بالا است که نمی‌شود هم مواد غذایی خرید و هم هزینه‌ی برق را پرداخت کرد». «وانسه آ» حرف دل بسیاری دیگر را در رومانی تکرار می‌کند: «زندگی در دوران چائوشسکو ده بار بهتر از حالا بود».<sup>۳</sup> در همسایگی رومانی، بلغارستان، شرایط زندگی ۸۰ درصد جمعیت با گذار کشور به اقتصاد بازار بدتر شده است. تنها پنج درصد معتقدند که امروز بهتری دارند.<sup>۴</sup> «میمی ویتکووا»، که برای مدت کوتاه دو سال در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ وزیر بهداشت بلغارستان بود، دوران ده ساله‌ی پس از براندازی سوسیالیسم را چنین توصیف می‌کند: «ما هیچ‌گاه یک کشور ثروتمند نبودیم. اما وقتی سوسیالیسم داشتیم، کودکان ما سلامت بودند و تغذیه‌ی خوب داشتند. همه‌ی آن‌ها واکسینه می‌شدند. زندگی بازنشستگان و معلولان

۱. «رهبر اتحادیه طعم پیروزی مک دونالدی را می‌چشد»، گلوب اندمیل، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۱.

۲. «در دوران پس از اتحاد شوروی، هر شغلی که پیدا شود خوب است»، نیویورک تایمز، ۱۳ ژانویه ۲۰۰۴.

۳. «ناخشنودی از چائوشسکو با بدتر شدن اوضاع اقتصادی رنگ می‌بازد»، گلوب اندمیل، ۲۳ دسامبر ۱۹۹۹.

۴. «پس از ۱۳ سال زندگی در سرمایه‌داری، بلغاری‌ها احساس می‌کنند کلاه بر سرشان رفته است»، آژانس فرانس پرس، ۱۹ دسامبر ۲۰۰۲.



تامین می شد و از داروی مجانی برخوردار بودند. بیمارستان‌های ما رایگان بود». به گفته‌ی او اکنون همه چیز تغییر کرده است: «امروز، اگر کسی پول نداشته باشد، حق معالجه شدن هم ندارد. و اغلب مردم پول ندارند. اقتصاد ما ویران شده است»<sup>۱</sup>.

در آلمان شرقی پدیده‌های تازه‌ای ظهور کرده است: «اوستالژی»، یعنی نوستالژی «نظام» گذشته به خاطر اشتغال کامل، بهداشت رایگان، تا پایان دوره‌ی دانشگاهی (شامل تامین مخارج زندگی از سوی دولت)، اجازه‌ی پایین مسکن، یازانه برای کتاب و مجله‌ها، و هزینه‌ی ناچیز وسایل نقلیه‌ی عمومی. در دوران جنگ سرد، میتولوژی ضدسوسیالیستی، مالکیت عمومی بر ابزار تولید و برنامه‌ریزی مرکزی را عامل فقر نسبی آلمان شرقی قلمداد می‌کرد. اما مبلغان ضدسوسیالیست این واقعیت را که بخش شرقی آلمان همیشه از بخش غربی آن توسعه نیافته‌تر بوده است، این حقیقت را که در پایان جنگ جهانی دوم منابع کلیدی انسانی بخش شرقی آلمان از سوی نیروهای اشغالگر آمریکایی به غارت رفت، به راحتی نادیده می‌گرفتند. همچنین، این نیز مطرح است که اتحاد شوروی به منظور جبران خسارت‌های وارد به خود در جنگ، هرچیز ارزشمندی را از آلمان به شوروی منتقل کرد و به این ترتیب آلمان شرقی بار اصلی جبران خسارت‌های جنگی مسکو را بردوش کشید.<sup>۲</sup> افزون بر همه‌ی این‌ها، گفته می‌شد که فرار افراد از آلمان شرقی به خاطر گریز از خفقان و سببیت نظام اگرچه ممکن است فرار ضدکمونیست‌ها به خاطر گریز از سرکوب نظام بوده باشد، اما بسیاری از پناهندگان در جست و جوی تمکن بیش‌تر به غرب می‌رفتند.

امروز، هر کس که ذهن منصفی داشته باشد می‌پذیرد که هیچ یک از وعده‌های داده شده به شهروندان آلمان شرقی در روند احیای سرمایه‌داری تحقق نیافته است. بیکاری، که روزی از آن خبری نبود، به ۲۵ درصد رسیده است. اجاره سر به فلک زده است و هیچ کس به‌دکتر نمی‌رود مگر آن که قدرت پرداخت داشته باشد. زیربنای صنعتی منطقه - که با وجود ضعیف‌تر بودن از آلمان غربی، در حال گسترش بود - اکنون به تقریب ناپدید شده است. و جمعیت در حال کاهش است - پناهندگان اقتصادی، همچون پناهندگان

۱. «دادگاه بلغارستان جنایت‌های جنگی «ناتو» را مورد بررسی قرار می‌دهد»، جهان کارگر، ۹ نوامبر ۲۰۰۰.

۲. «ژاک ر. پاولز، افسانه‌ی جنگ خوب، آمریکا در جنگ جهانی دوم، بنگاه جیمز اوریمز و شرکا»، تورنتو ۲۰۰۲، صفحه‌ی ۲۳۲ - ۲۳۵.



جنگ سرد پیش از خود، در جست و جوی شغل و امکان‌ها رو به غرب می‌آورند.<sup>۱</sup> «رالف کامرر»، که برای شرکت آسانسورسازی «اوتیس» کار می‌کند، می‌گوید: «به ما آموخته بودند که سرمایه‌داری نظام خشنی است... می‌دانید؟ معلوم شد که این حرفی بیهوده نبوده است».<sup>۲</sup> در پاسخ این ادعا که مردم آلمان شرقی اکنون «آزادی» دارند، «هاینز کسلر» وزیر دفاع سابق آلمان شرقی، به تلخی می‌گوید: «آری، ملیون‌ها مردم در اروپای شرقی اکنون از اشتغال آزادند».<sup>۳</sup> با این حال، «هوارد زین» هنوز از فروپاشی کمونیسم خوشحال است. اما البته او در آلمان شرقی زندگی نمی‌کند. وضع چه کسی بهتر شده است؟ «اوتو یلینک» یک شهروند چک است که خانواده‌ی او پس از آن که ارتش سرخ نازی‌ها را با تیپا بیرون کرد و یک حکومت ضد فاشیست در کشورش مستقر ساخت، به کانادا گریخت. او، در دهه‌ی ۱۹۸۰، در کابینه‌ی محافظه‌کار «مالرونی» که هوادار ریگان بود به وزارت رسید. امروز او در پراگ زندگی می‌کند و یکی از «افراد بانفوذ در سیاست و تجارت است [که] به کشور خود بازگشته است».<sup>۴</sup> چه چیز باعث بازگشت «یلینک» و دیگر زدوبندچی‌های مانند او شده است؟ به گفته‌ی «اولدریچ توما»، مدیر «انستیتوی تاریخ معاصر»، «این افراد بهتر از هر کس دیگر می‌دانند که چگونه ملت ما را در گذار به اقتصاد بازار یاری دهند».<sup>۵</sup> به عبارت ساده‌تر، این افراد، به خاطر ارتباطاتشان، بهتر از هر کس دیگر می‌دانند که هنگام پول به جیب زدن است و راه آن چیست. و البته، جاذبه‌ی خسارت‌طلبی هم در این جا عمل می‌کند - بازپس گرفتن املاک سابق خانواده، یا بخشی از آن، و به کار انداختن آن به منظور ایجاد درآمد. البته «یلینک» نتوانست خانه‌ی سابق خانواده را، که در زمان خود مامنی جادار و راحت برای خانواده بود، بازپس گیرد، زیرا آن خانه اکنون به سفارتخانه تبدیل شده است. اما دولت چک «۲۰ هکتار زمین اطراف پراگ را به او بازگرداند».<sup>۶</sup>

«واسلاو هاول» نمایشنامه‌نویس رییس جمهور شده‌ی چک، از یک خانواده‌ی مهم و

۱. «احساسی گرم و مطبوع برای روزهای خاکستری گذشته در آلمان شرقی در نیویورک تایمز، ۱۳ ژانویه‌ی ۲۰۰۴.
۲. «درس‌های سخت در مورد سرمایه‌داری برای اتحادیه‌های اروپا»، لس‌آنجلس تایمز، ۲۱ ژانویه‌ی ۲۰۰۳.
۳. نیویورک تایمز، ۲۰ ژوئیه‌ی ۱۹۹۶، نقل شده در: مایکل پارنتی، پیراهن سیاهان و سرخ‌ها: فاشیسم عقلایی و براندازی کمونیسم، سیتی لایت بوکز، سان‌فرانسیسکو، ۱۹۹۷، صفحه‌ی ۱۱۸.
۴. «یلینک: جایی برای نگاه به عقب وجود ندارد»، گلوب اندمیل، ۱۵ آوریل ۲۰۰۲.
۵. همان.
۶. همان.



به شدت ضد سوسیالیست پراگ است. پدر «هاول» یک زمیندار بزرگ بسیار ثروتمند بود که تعدادی از مستغلات پراگ را ساخته است. یکی از این‌ها «قصر لوسرنا» است که «یک محل خوشگذرانی با اتاق بازی تیاتر، سینما، کلوپ شبانه، رستوران و سالن رقص است». این قصر به «محل گردهم آیی مورد علاقه‌ی نوکیسه‌های شهر» بدل شد. از جمله این افراد «هاول» جوان بود که با ندیمه بزرگ شد و با راننده در شهر می‌گشت. او «سال‌های نخستین زندگی خود را روی مرمرهای برق افتاده‌ی کف قصر لوسرنا گذراند». آن‌گاه، تراژدی به وقوع پیوست دست کم از دیدگاه «هاول» سرخ‌ها قصر «لوسرنا» و دیگر املاک خانواده را مصادره کردند و به جای تامین خدمتکاران بیش‌تر برای «هاول» جوان، این املاک را در خدمت منافع عمومی قرار دادند. چهل سال بعد، «هاول»، به عنوان رئیس جمهور - و مورد تحسین غرب به عنوان پرچمدار آزادی اندیشه - مسوولیت بازگرداندن گسترده‌ی اموال ملی شده، از جمله قصر «لوسرنا» و دیگر املاک خانواده‌ی خود، را بر عهده گرفت. کمونیسم ستیزی «هاول» در نهایت برای او به سرمایه‌ی سودآوری بدل شد. حال پرسش این است که آیا او پرچمدار آزادی اندیشه است، یا وارث در زوررق بزرگ شده‌ی یک خانواده‌ی ریشه‌دار، که منفعت مادی در براندازی سوسیالیسم داشته است؟

کلیسای کاتولیک رم برنده‌ی دیگر است، و این می‌تواند بخشی از دلیل نگرش منفی واتیکان نسبت به کمونیسم باشد. دولت مدافع سرمایه‌داری مجارستان اغلب اموال واتیکان را که به وسیله‌ی سرخ‌ها ملی شده و در خدمت منافع عمومی قرار گرفته بود به آن بازگردانده است. با بازپس گرفتن بسیاری از املاک سابق خود در اروپای مرکزی و شرقی، کلیسای رم دوباره نقش انگلی سابق خود را بازیافته است؛ انباشت حجم عظیمی از ثروت بادآورده از طریق دریافت اجاره، که از در دست داشتن سند مالکیت بر زمین ناشی می‌شود. دولت مجارستان هر سال مبلغ ۹/۲ میلیون دلار نیز بابت املاک بازگردانده نشده به واتیکان می‌پردازد.<sup>۱</sup>

به جز کلیسای رم، زمین‌داران سابق، و مدیران بخش خصوصی، اغلب مردم کشورهای سوسیالیستی پیشین از این‌که دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی آن‌ها لغو شده است ناخشنودند. براساس یک همه‌پرسی در سال ۱۹۹۹،<sup>۲</sup> سه چهارم مردم

۱. وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، خلاصه‌ای از جبران خسارت‌های مالی در اروپای مرکزی و شرقی، ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۳.  
 ۲. به نقل از ریچارد پایپن «گریز از آزادی، روس‌ها چه فکر می‌کنند و چه می‌خواهند»، مجله‌ی



روسیه از مرگ اتحاد شوروی افسوس می‌خوردند و ارزیابی آن‌ها از وضعیت موجود به شکل دلپذیری روشن‌بینانه است. به تقریب ۸۰ درصد آن‌ها دموکراسی را پوششی برای حکومت ثروتمندان می‌دانند. بیش‌تر آن‌ها (به‌درستی) علت فقر خود را نظام ناعادلانه‌ی اقتصادی موجود (سرمایه‌داری) می‌دانند که به‌نظر ۸۰ درصد آن‌ها، ایجاد کننده‌ی «نابرابری‌های بیش از حد و نامشروع<sup>۱</sup> بوده است. راه‌حل؛ از نظر اکثریت مردم، بازگشت به وضعیت موجود پیشین (سوسیالیسم) است، حتا اگر این به معنای بازگشت به حکومت تک‌حزبی باشد. «ریچارد پاییز»، مورخ ضد کمونیست، چنین موعظه می‌کند: روس‌ها مذاق لازم را برای دموکراسی چندحزبی مانند آمریکایی‌ها ندارند، و به‌نظر می‌رسد بیماری علاقه‌ی آن‌ها به رهبران شوروی لاعلاج است. طبق یک همه‌پرسی، که در آن از روس‌ها خواسته شده بود ده تن از بزرگ‌ترین انسان‌های تاریخ از همه‌ی کشورها را نام ببرند، لتین نفر دوم و استالین نفر چهارم شد. (پتر کبیر مقام اول را احراز کرد). «پاییز» از این که مردم روسیه، رییس سابق او رونالد ریگان را انتخاب نکرده‌اند عصبی به‌نظر می‌رسد، و از این بابت که پس از ده سال تبلیغات علیه سوسیالیسم و به‌نفع سرمایه‌داری، مردم روسیه همچنان به این عقیده پای‌بند هستند که فعالیت اقتصادی خصوصی باید محدود شود و «دولت باید در زندگی اقتصادی کشور بیش از این نقش بازی کند».<sup>۲</sup> جان به‌لبش رسیده است.

حال، چگونه است که مردم فقیر کشورهای سوسیالیستی پیشین، که همچنان از جذابیت‌های سوسیالیسم سخن می‌گویند، رای به بازگرداندن سرخ‌ها نمی‌دهند؟ در برخی از کشورها، حزب‌های بازسازی شده‌ی کمونیستی از طریق آرای مردم به حکومت رسیده‌اند. و در روسیه، حزب «وحدت و سرزمین پدری» حزبی که به‌بازوی رییس جمهور، «ولادیمیر پوتین» در پاراوان بدل شده است. از نوستالژی مردم نسبت به سوسیالیسم شوروی بهره‌برداری زیادی می‌کند. به گفته‌ی «بوریس کاگالیتسکی»، مدیر «انستیتوی مطالعات جهانی سازی» در مسکو، «آن‌ها توانسته‌اند یک حزب تازه برای کسب قدرت ایجاد کنند، حزبی که در حقیقت جانشین حزب کمونیست اتحاد شوروی شده است... این حزب مانند حزب کمونیست پیشین عمل می‌کند، و ظاهر و رفتار آن هم مانند حزب کمونیست، پیشین است».<sup>۳</sup>

۱. همان.

→ افرین آفرین مه / ژوئن ۲۰۰۴.

۲. همان.

۳. «حزب پوتین بازتاب گذشته‌ی کمونیستی»، گلوب آند میل، ۶ دسامبر ۲۰۰۳.



اما سوسیالیسم را نمی‌توان با چرخاندن یک کلید بازگرداند (و حزب «وحدت و سرزمین پدری» هم، حتی اگر می‌توانست، چنین کاری نمی‌کرد). اقتصادهای سوسیالیستی پیشین اکنون اغلب خصوصی شده و زیر کنترل بازار قرار گرفته‌اند. افرادی که هدف‌ها و ارزش‌های سرمایه‌داری را پذیرفته‌اند به‌استخدام درآمده و پست‌های کلیدی را در دولت اشغال کرده‌اند. و ساختارهای اقتصادی، حقوقی و سیاسی به‌منظور تطبیق با روند تولید برای سود تغییر داده شده‌اند. این درست است که جایی برای فعالیت حزب‌های کمونیست در چارچوب دموکراسی چند حزبی وجود دارد، اما ستون‌های سوسیالیسم - مالکیت عمومی، برنامه‌ریزی مرکزی، و نقش رهبری طبقه‌ی کارگر - برچیده و به‌گفته‌ی آن‌ها، به‌زباله‌دان تاریخ انداخته شده‌اند. بازگرداندن این‌ها به‌چیزی بیش از بازگرداندن سرخ‌ها به پارلمان نیاز دارد.

البته، تا زمانی که بخش تعیین‌کننده‌ای از جمعیت از وضعیت موجود منزعج نشود، آن را رد نکند. و به‌این نتیجه نرسد که حاضر است برای دستیابی به‌چیزی بهتر، متحمل توفان‌های انتقالی شود. هیچ‌گامی به‌جلو برداشته نخواهد شد. این که آن چیز بهتر، در حقیقت چیزی ممکن است - نه یک چیز تخیلی، بلکه چیزی بهتر از ناامنی مداوم اقتصادی بهداشت و آموزش خصوصی (و برای بسیاری غیرقابل دسترس) و نابرابری گسترده به‌کلی روشن است. این چیز در اتحاد شوروی، در چین (برای مدتی) و در اروپای شرقی واقعیت داشته است، و اکنون با وجود تلاش‌های گوناگون و پیوسته‌ی آمریکا برای له کردن آن، در کوبا به‌وجودیت خود ادامه می‌دهد.

تعجب آور نیست اگر «واسلاو هاول» و دیگرانی که سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی شان، برای مدتی، به‌وسیله‌ی سرخ‌ها پایان داده شد، برای لحظه‌ای از مبارزه علیه سوسیالیسم از پای نایستند. این نیز تعجب آور نیست که او و دیگران، که می‌کوشیدند دستاوردهای انقلاب را ملغا سازند، تحت پیگرد قرار داشتند، و نظام‌های نوین، صدایشان را ساکت می‌کردند و گاه آن‌ها را به‌زندانی می‌انداختند. انتظاری غیر از این داشتن به‌معنای نادیده گرفتن مبارزه‌ی مصممانه‌ای است که از سوی دشمنان سوسیالیسم، حتی پس از به‌قدرت رسیدن نیروهای مدافع سوسیالیسم به‌پیش برده می‌شد نیروهای ارتجاعی، پول، اموال منقول، امتیازات تحصیلی، و مهم‌تر از همه، ارتباط‌های جهانی خود را حفظ می‌کنند. آزادی عمل کامل دادن به‌آن‌ها به‌معنای بازگذاشتن دست آن‌ها در سازماندهی برای براندازی سوسیالیسم، دریافت کمک مالی از خارج، بازگرداندن چرخ انقلاب، و استقرار مجدد بازار در جایگاه اصل حاکم بر اقتصاد است. کم‌تر مدافع آزادی‌های مدنی می‌یابیم



که معتقد باشد می‌توان به نام آزادی بیان، آزادی اجتماع و آزادی مطبوعات دست آمریکاییانی را که می‌خواهند به شکل جمهوری حکومت در کشور خود پایان دهند و یک سلطنت سرسپرده‌ی انگلستان را به جایش بنشانند، باز گذاشت. یا مثالی دقیق‌تر، این که آلمانی‌ها باید حق داشته باشند اجتماع نازیستی برگزار کنند، مطبوعات طرفدار نازیسم به راه اندازند، حزب‌های فاشیستی سازمان دهند، و به دوران رایش سوم بازگردند. برای بقای خود، هر دولت سوسیالیستی باید، به ناچار، نسبت به دشمنان خود سرکوبگر باشد. تنها کسانی که منفعت خود را در بازگشت نیروهای ضد سوسیالیست به قدرت می‌بینند، کسانی که آزادی‌های مدنی و سیاسی را (در مقابل جهانی از رفاه برای همه) مطلق می‌کنند و آن را اوج دستاورد بشریت می‌دانند، و کسانی که درکی غیر واقع‌بینانه نسبت به بقای خود به خودی سوسیالیسم دارند، می‌توانند چنین برخوردی را به عنوان تمامیت خواهی محکوم کنند.

هر کجا سرخ‌ها حاکم شده‌اند، نتیجه‌ی آن بهبود عظیم در زندگی مادی اکثریت مطلق جمعیت بوده است، اشتغال کامل، بهداشت رایگان، آموزش رایگان تا پایان دوره‌ی دانشگاهی، نگه‌داری رایگان از کودکان، هزینه‌ی پایین مسکن و وسایل نقلیه‌ی عمومی ارزان، افزایش متوسط طول عمر، پایان یافتن بی‌سوادی، بی‌خانمانی، بیکاری و ناامنی اقتصادی، و از میان رفتن اختلاف‌های قومی و هر کجا سرخ‌ها از قدرت به‌زیر کشیده شده‌اند، بیکاری عمومی، عدم توسعه، گرسنگی، بیماری، بی‌خانمانی، و اختلاف‌های قومی دوباره سر بلند کرده‌اند. کمونیست‌ها بهبودهایی در جهت منافع کل بشریت ایجاد کردند. و این کار را در شرایط بسیار دشوار، از جمله خصومت بی‌وقفه‌ی غرب و اقدامات تخریبی استثمارگران سابق برای بازگرداندن وضعیت گذشته، انجام دادند. آن چه آن‌ها به آن دست یافتند بسیار فراتر از آن چیزی بود که از مبارزه‌ی سوسیال دموکراتیک در غرب حاصل شد. و این در حالی است که وجود صنعت پیشرفته‌تر در غرب، دست‌یابی به هدف‌های سوسیالیسم را بسیار آسان‌تر - و حتی تا درجه‌ای بسیار سریع‌تر از هر نقطه‌ی دیگر جهان - امکان‌پذیر می‌ساخت. این دستاوردها یا پنهان نگه‌داشته شدند و یا در بهترین حالت به سرعت کم اهمیت جلوه داده شدند اما این‌ها دستاوردهایی هستند که غرب ضرورت آن‌ها را برای مدت‌های طولانی نادیده گرفته است - دستاوردهایی که درد نبودشان در کشورهای بی‌راه‌آیی ثروت و امتیازات برای یک اقلیت کوچک را طی کرده‌اند؛ به شدت احساس می‌شود.